

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در بحث کیفیت حج از بحث مواقیت فارغ شدیم و راجع به کیفیت اقسام مختلفه آن بود که ظاهراً [حج نیابتی و کیفیت آن را] شروع کردیم. با توجه به اینکه در این قضیه یک مقداری جای بحث هست از این جهت از اینجا شروع کردیم.

همان طور که عرض کردم خدمت رفقا و دوستان، ما در بحث های فقهی که می کنیم ترتیبی را که فقها در این قضیه اعمال می کنند آنها را ما انجام نمی دهیم؛ بلکه روی آن نکات و فروعی دست می گذاریم که اینها محل بحث و نقاش هست و یک مقداری نیاز به تعمل و تأمل دارد.

در این مورد راجع به کیفیت حج نیابتی هست که فرد مستطیع باشد یا مستطیع نباشد؟ آیا نائب می تواند با وجود استطاعت، خودش حج نیابتی انجام بدهد یا نمی تواند؟ آیا شخص اگر مقصر باشد حج نیابتی از او لازم است یا در صورت قصور باید افراد انجام بدهند؟ در زمان حیات حج نیابتی به چه کیفیتی است یا در زمان ممات؟ در صورت وصیت یا در صورت عدم وصیت؟ اینها فروعاتی است که بر این مسئله تعلق می گیرد و از همه مهم تر اینکه حج نیابتی باید از چه مکانی آن حج انجام بشود: آیا از بلد خود حاج، چه در زمان حیات یا در زمان وفات، یا اینکه همان طوری که الان هم این رایج و دارج است معمولاً حج میقاتی را برای حج نیابتی اینها پیگیری می کنند و اختلافش و بحث مجزی بودن و عدم مجزی بودنش فروعاتی است که در اینجا باید مطرح بشود.

حالا قبل از اینکه وارد این بحث بشویم، به عنوان شروع مسئله اجیر مطرح است که قبلاً خدمت رفقا عرض کردیم که چطور اگر یک شخصی را اجیر کنند یا فرض بکنید که پزشکی را اجیر کنند که برای افرادی، برای کاروانی طبابت کند یا این خدمه ای که می برند اینها به چه کیفیتی است. طبعاً ممکن است خیلی از اینها استطاعت نداشته باشند، آیا این اجیر شدن خودش موجب استطاعت است یا اینکه شخص بعداً باید عند الاستطاعه دوباره حج را انجام بدهد؟ همین طور در سایر موارد؛ شخصی است که راننده است و از این راننده فرض بکنید یک ماهه اتوبوسی گرفتند، افرادی با هم می آیند و برمی گردند. در سابق که این طور بود. مردم که همه اسب و شتر و اینها نداشتند، یک شخصی مکاری^۱ بود عده ای مثلاً

۱. مکاری یا (خرکچی و یا قاطرچی) به کسی می گویند که اسب، شتر، الاغ و غیره به کسی کرایه دهد.

شتر داشت، اسب داشت، قاطر داشت؛ می رفتند با او صحبت می کردند می گفتند که دو ماهه سه ماهه ما کرایه می کنیم، یک عده ای جمع می شدند پول می گذاشتند می گفتند ما را ببر فرض بکنید اینجا این طوری بود دیگر، همه که وسیله نداشتند. یا فرض کنید که اگر هم داشتند شاید احتمال خسارت و اینها می دادند، آن مرکب را در منزل خودشان نگه می داشتند و خودشان با همین مرکب هایی که آن مکاری آنها را اکتره این مراکب می کردند با آنها حرکت می کردند.

حالا آن شخص مکاری قهراً خودش با اینها حرکت می کند یک حرکت قهری است، آیا این حرکت و سیر قهری و سفر قهری خودش ایجاد استطاعت می کند؟ یا اینکه نه این در اینجا اگر او را کرایه نمی کردند این هم حج انجام نمی داد و همین طور در خانه اش می نشست یا به یک سفر دیگر می رفت، سفر به مخالف حج می رفت در جای دیگر می رفت؟

اینها مسائلی است که در ذهن فقها یک خلجان هایی را ایجاد کرده شاید از بعضی از روایات هم اینها این استفاده را کردند که نیازی به این مسئله نیست. در اینجا مشاهده می کنیم بابی را که باز شده در این قضیه با همان ذهنیت باز شده؛ یعنی بابی که باز کردند به این عنوان که: مجزی بودن حج مکاری یا اجیر "... إِذَا كَانَ مُسْتَطِيعًا..." وقتی که یک شخص در وهله اول به این عنوان نظر می اندازد، از خودش سؤال می کند روی چه عنوان اینها یک همچنین عنوانی را برای این فصل باز کردند؟ برای این روایات یک همچنین چیزی را آوردند. در روایات که ما این را نداریم. روایات، روایاتی است که الان خدمتتان می خوانم.

این یک مسئله بسیار مهم است و یکی از نقاط کلیدی استنباط و اجتهاد است که حالا خدمتتان عرض می کنم که چرا مسئله به اینجا می رسد که انسان فضای فکری خودش در یک سمت حرکت می کند.

روایتی از معاویه بن عمّار است که می گوید: "سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلٍ حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ أَيْجِزُهُ ذَلِكَ مِنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: حَجَّةُ الْجَمَّالِ تَامَّةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ؟ قَالَ: تَامَّةٌ. قُلْتُ: حَجَّةُ الْأَجِيرِ تَامَّةٌ أَمْ نَاقِصَةٌ؟ قَالَ: تَامَّةٌ"^۱ در اینجا در هر دو مورد امام علیه السلام می فرمایند که این حجش حج تام است. حضرت که نمی پرسند که آیا این مستطیع است که الان آمده یا نه در صورت عدم استطاعت اجیر آمده اجیر شده؟ چون ممکن است یک اجیری ... الان هستند، خیلی ها هستند مستطیع هستند متها می بینند

۱. العروة الوثقى، ج ۳، ص ۷۶.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۷۳: بَابُ مَا يَجِزِي مِنَ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَمَا لَا يَجِزِي.

نوبتشان برای حج نمی‌شود، می‌گویند حالا به عنوان خدمه شرکت می‌کنند تا اینکه حالا بعد نوبتشان بشود.

یا اینکه نیتشان نیت قربت است و می‌گویند حالا گرچه استطاعت دارند اما به عنوان خدمه بروند که یک خدمت حجاج هم انجام بدهند، از این افراد هستند. در این صورت که مسئله به این کیفیت است می‌شود بگوییم که این استطاعت قبلی استطاعت سابقه دارد. اما اگر این خادم و اجیر مستطیع نباشند، مسئول کاروان و حمله آنها را می‌آورد برای آنجا حالا یا به اینها اجرت می‌دهد یا اینکه اجرت هم نمی‌دهد همان صرف آمدن در آنجا را به عنوان اجرت حساب می‌کند.

در این روایت امام علیه السلام می‌فرمایند که حج‌شان تامه است، این در اینجا مطلق است؛ یعنی هر دو مورد را شامل می‌شود که خود اجیر مستطیع است و همین‌طور اجیر مستطیع نیست. اگر او را نیاورند، پول ندارد در همان شهر خودش می‌ماند کارش را انجام می‌دهد و اشتغال خودش را می‌کند. یا فرض کنید که آن جمال پول ندارد بیاید مکه، فقط شتر دارد، ده پانزده تا شتر دارد و با این شترهایش ارتزاق می‌کند و پول به او می‌دهند این را می‌آورند، اگر نیاورند این خودش نمی‌تواند مکه بیاید، و خودش تنها پول بدهد و یا پول شترها را بدهد بالاخره شتر کار دارد و زحمت و خرج دارد. این در اینجا به عنوان مطلق است.

یا اینکه در روایت دیگر که این روایت هم باز روایت معاویه بن عمار است. "قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): الرَّجُلُ يَخْرُجُ فِي تِجَارَةٍ إِلَى مَكَّةَ أَوْ يَكُونُ لَهُ إِبِلٌ فَيَكْرِهِيهَا حَجَّتُهُ نَاقِصَةٌ أَمْ تَامَةٌ؟ قَالَ: لَا، بَلْ حَجَّتُهُ تَامَةٌ" این هم در اینجا روایت دیگر است که البته ممکن است که این یک روایت باشد، گرچه اینها به عنوان دو روایت ذکر کردند چرا می‌تواند یکی باشد؟ این یک نکته خیلی دقیقی است در نظر داشته باشید، در بسیاری از موارد وقتی که راوی یک مطلبی را از امام سؤال می‌کند... چون معاویه بن عمار دو دفعه نمی‌آید از امام یک چیزی را سؤال بکند، یک دفعه می‌آید سؤال می‌کند می‌رود دیگر، این در اینجا نشان می‌دهد که دو دفعه آمده سؤال کرده، این دو دفعه سؤال نکرده، در اینجا ممکن است که روایات اختلاف داشته باشند بدانیم در اینجا اختلاف نیست.

وقتی که راوی می‌آید یک مطلبی را از امام می‌پرسد حضرت بیانی که می‌کنند، این که ضبط صوت ندارد آن را در ذهن خودش نگه می‌دارد، می‌آید این را برای مردم و برای رفقا و دوستان خودش بیان می‌کند. گاهی اوقات می‌آید تمام آنچه را که امام فرمودند موبه‌مو این را بیان می‌کند و این افراد

خیلی کم هستند. یا معمولاً افرادی که می‌آمدند پیش امام، خیلی از آنها با خودشان کاغذ و اینها نمی‌آوردند، می‌آمدند می‌نشستند به مطلب امام توجه می‌کردند و بعد همان مفهوم را بیرون و به دوستانشان و به افرادشان منتقل می‌کردند. ممکن است در انتقال آن هر دو شق یک مطلب را نقل کند. ممکن است در انتقال - مثلاً خود ما این کار را می‌کنیم - یک قضیه‌ای که می‌خواهیم نقل بکنیم مثلاً برای خود بنده اتفاق می‌افتاده، گاهی اوقات یک قضیه را دو سه مرتبه نقل می‌کنم، در یکی از این نقل‌ها یک تیکه حالا می‌افتد، رفقا می‌گویند که مثل اینکه این داستان شما این یک تیکه را دارد، می‌گویم بله این تیکه را هم دارد حالا یادم رفته یا اینکه مثلاً توجهی نکردم چون خیلی مورد نظر نبود نیامدم به تفصیل جدا جدا نقل کنم، این قضیه هم همین است. یا اینکه فرض کنید که به خاطر یک مصلحتی، آدم یک وقتی یک قضیه را یک تکه‌اش را در یک جا نقل می‌کند و در جای دیگر یک تکه دیگر را.

این را در نظر داشته باشید که این روایات‌هایی که گاهی اوقات مختلف هستند این نیست که دو بار از امام شنیدند، سه دفعه رفتند از امام سؤال کردند. یک دفعه از امام سؤال شده، لذا در مورد تأییدهایی که ممکن است این روایت‌ها نسبت به بعضی از موارد و فروعات داشته باشد که بگوییم آقا ما در اینجا سه تا روایت داریم، این یک روایت است، نه، آن سه تا هم یکی است، توجه کردید؟ این نیست که سه تا است، سه دفعه گفتند؛ خوب سه دفعه یعنی سه تا تأکید روی یک مسئله می‌آید، آن یک بار آمده از امام سؤال کرده، ولی یک تکه‌اش را نگفته. مثلاً در اینجا قضیه معاویه بن عمار همین است یا اینکه آن افرادی که از معاویه بن عمار نقل می‌کنند آنها بعضی از فرازها را حذف می‌کنند مثل اینکه فرض کنید که در این مورد همین است؛ چون معاویه بن عمار مرد بسیار ضبطی بوده اما آنهایی که از او نقل می‌کنند نه، افراد مختلف هستند یک تکه‌اش را شنیدند و یک تکه‌اش را نشنیدند.

برای خود من هم خیلی اتفاق افتاده حتی در زمان مرحوم آقا فرض بکنید که چیزهایی که مثلاً ایشان می‌گفتند، بعد ما می‌دیدیم که دو مطلب است، یک مطلب را مثلاً فلان شخص فراموش کرده، یا یک دفعه حواسش پرت شده به یک مسئله‌ای، یک چیزی، یک تکه‌ای که مثلاً ایشان گفتند و آن شخص این را فراموش کرده؛ ما می‌گوییم این هم بود، می‌گفت مگر یک همچنین چیزی هم گفتند؟ می‌گفتیم پس کجا بودی؟! تو که همین جا نشسته بودی. این تقصیر هم ندارد، یک دفعه ذهنش می‌رود به یک سمتی یک جمله، یک بند، یک کلمه - حتی ممکن است یک کلمه کلیدی - یک کلمه فوت شده باشد. یک دفعه می‌بینید زمین تا آسمان مطلب به نحو دیگری درآمد. چطور اینکه بنده نظائر این قضیه بسیار سراغ دارم که همچنین قضایایی اتفاق افتاده است.

در اینجا هم همین‌طور ایشان می‌گویند، این یک روایت. روایت دیگر نظیر این روایتی است که از

امام رضا علیه السلام است، در فقه الرضوی مانند این بیان می‌کند. یکی از روایاتی که باز هست روایات علی بن ابراهیم است که باز معاویه بن عمار در اینجا نقل می‌کند، متنها سند، سند علی بن ابراهیم است. "قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الرَّجُلُ يَمُرُّ مُجْتَازاً بِرِيدِ أَلْيَمَنَ أَوْ غَيْرَهَا مِنَ الْبُلْدَانِ أَيْنَ رُوِيَ مَعْلُومٌ مَيَّ شُودَ بَا أَنْ رُوَايَاتِ بَالَا دُوْتَا سْت؛ چُون بَحْثِ اِيْنَجَا بَحْثِ اِجِيْر نِيْسْت، يَا بَحْثِ مَكَا رِي وَ اِيْنَهَا نِيْسْت؛ يَك رُوَايَاتِ دِيْغَرِ اسْت دَر يَك زَمِيْنَه دِيْغَر، اِيْشَان دَا رَد اَز حَضْرَت سُوْال مِي كَنْد وَ طَرِيْقَه بِمَكَّة فَيَدْرِكُ النَّاسَ وَ هُمْ يَخْرُجُونَ إِلَى الْحَجِّ فَيَخْرُجُ مَعَهُمْ إِلَى الْمَشَاهِدِ، مِي بِيْنْد حَالَا كَه مَرْدَم مِي رُوْنْد مَكَه، يَا عَلِي! مَا هَمْ بَا اِيْنَهَا رَاه مِي اِفْتِيْم مِي رُوِيْم بَه سَمْت مَكَه، اِيْن مِي خَوَا هَدِ يَمِن بَرُوْد، يَك دَفْعَه سَر اَز مَكَه دَر مِي اُوْرَد. اَيَّجِيْزُهُ ذَلِيْكَ مِّنْ حَجَّةِ الْاِسْلَامِ؟ قَال: نَعَمْ، بِيْنِيْد اِيْن رُوَايَاتِي كَه مَا دَر تَمَام اِيْن مَوَا رَد دَا رِيْم دَر كَدَام يَك اَز اِيْنَهَا مَسْئَلَه اسْتِطَاعَت هَسْت؟! "

شخص دارد می‌رود یمن، اصلاً قصد یمن دارد قصد مکه ندارد، یک دفعه می‌بیند یک کاروانی دارند می‌روند مکه، می‌گوید خیلی خب حالا که این کاروان می‌روند، ما تا حالا ترس از دزد و راهزن و هلاکت بین راه و تشنگی و عطش و در بوادی و مهالک و اینها داشتیم. حالا که اینها دارند می‌گویند ... "کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا!" با اینها انسان می‌رود. از اول قصدش قصد برای مکه نبود در وسط راه قصد پیدا می‌شود، توجه کردید؟ اینها یک چیزهایی است که انسان باید در اینها دقت بکند. با اینکه از اول قصد حج ندارد ولی همین‌که چون بعداً برای او نیت برای حج طاری می‌شود حضرت می‌فرماید که اشکال ندارد. وقتی که می‌رود با آنها حج انجام می‌دهد این به عنوان حجة الاسلام، به عنوان حج واجب مقبول است.

یا اینکه فرض کنید که در موارد دیگر مکاری اگر امسال به او حاجی نمی‌خورد شترهایش می‌رفتند به سمت فرض بکنید ترکمنستان، یک دفعه حج به او خورده و راه عربستان را که در پیش گرفته. خودش نیت حج ندارد که بخواد حج برود، یا استطاعت دارد یا نه. یا اینکه این را اجیرش کردند، اجیر که اختیارش دست خودش نیست، یک کاروان دارد می‌رود برای قرقیزستان حالا یک دفعه به جای اینکه برود آنجا، کاروان دیگر آمد گفت: "آهای! ما داریم می‌رویم عربستان"، "وایسا وایسا من با تو می‌آیم!" این از اول قصد قرقیزستان داشته است. ببینید این حالت اجرت است، حالت اجیر شدن است، حالت کسب و کار است، حالت اشتغال است.

این بحث‌ها را ما قبلاً در سنوات گذشته کردیم و گفتیم که به‌طور کلی اصلاً در مسئله استطاعت

یک مفهوم اشتباهی در اذهان قرار گرفته است. به همین دلیل است عنوانی را که برای این فصل انتخاب کردند - اگر نگاه کنید در جامع الاحادیث شیعه می‌بینید - در آنجا دارد که پشت این مسئله اذا کان مستطیعاً آمده است. اذا کان مستطیعاً را جناب مولانا شما از کجا آوردی؟ در کدام یکی از این روایت‌ها اذا کان مستطیعاً هست؟ که شما عنوان برای این را عنوان اذا کان مستطیعاً آوردی. هم روایت معاویه بن عمار به طور تفصیل و هم روایت معاویه بن عمار به طور اجمال، هم روایت معاویه بن عمار به یک شکل دیگر، در همه این موارد روایت فقه الرضوی در اینها هیچ کدام "اذا کان مستطیعاً" یا "اذا کان مستطیعاً مسبقاً" یا "اذا کان مستطیعاً مثلاً اذا ینوی الحج و هو یجزئ" یا "اذا لا ینوی لا یجزئ"، ما اینها را هیچ کدام در این روایات نداریم.

نفس حضور در آن شاهد و ادراک آن شاهد و اتیان این اعمال این خودش می‌شود استطاعت، این دیگر مسئله‌ای نیست. استطاعت مگر شاخ و دم دارد! که شما می‌گویید اگر کسی مستطیع باشد؟ یعنی حتماً از آسمان یک طبق زر بیست و چهار عیار بیاید برایتان تا اینکه این استطاعت حاصل بشود؟! یا اینکه استطاعت همین مفهومی است که در آیه شریفه است: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ** **إِلَيْهِ سَبِيلاً** **﴿آل عمران، ۹۷﴾** هر کسی بتواند. توانست یا نتوانست؟ مثل اینکه آقا بگویی شما از کجا می‌دانید من الان این آب را می‌توانم بخورم؟ می‌گویم الان داری می‌خوری دیگر، از کجا می‌دانید دیگر ندارد. همین که داری می‌خوری این یعنی استطاعت داری دیگر. نه، باید فکر کنی آیا من استطاعت داشتم این آب را می‌خوردم یا اینکه نخیر مستطیع نبودم! این رفت در دهانت، رفت پایین دیگر. چه چیزی می‌خواهی؟ استطاعت همینی که یک قُلُوبِش را خوردی دیگر تمام شد.

اینکه الان با کرایه می‌رود آنجا، رفت مکه یا نرفت؟

تلمیذ: شاید خود این سؤال حکایت از این می‌کند که سائل دارد در فرض عدم استطاعت سؤال

می‌کند، یعنی ضد آن چیزی است که فقها و محدثین و ...

استاد: یعنی چه؟

تلمیذ: یعنی به این معنا که راوی که از امام سؤال می‌کند دارد فرض می‌کند که این مستطیع نبوده

آمده اجیر شده ...

استاد: همین است، یعنی ببینید امام هم اتفاقاً عکس این را دارند جواب می‌دهند، امام می‌گویند

همین حضورش یعنی استطاعت، این پاسخ به این شبهه است. حج یک امر عبادی است دیگر، وقتی که امر عبادی شد نیت می‌خواهد. راوی این را می‌گوید: چطور یک شخصی که مکاری است این می‌خواهد شترش را بدهد و پولش را بگیرد، کاری به حج و نمی‌دانم ترکمنستان و قرقیزستان و این

حرفها ندارد. حالا فعلاً مسافر حج خورده، زائر بیت الله خورده، می گوید: یا علی آمدم، فعلاً که زائر این است بلند می شویم می رویم مکه. خودش نیت ندارد. این شبهه ای است که در اذهان است.

یا اینکه اجیر وقتی که می خواهد اجیر بشود، کاری ندارد این کاروان می خواهد برود فرض کنید که به سمت مشرق می خواهد برود، حالا فرض بکنید که سمت مغرب برای او حاصل شده و به آن سمت می رود. این اجرتش را می خواهد می گوید به جای اینکه در شهر بمانم کار پیدا نمی شود الان، حالا بلند می شوم با این کاروان می روم، هم یک کار می کنیم هم یک پولی هم درمی آوریم و برمی گردیم. در یک همچین شرایطی امام علیه السلام می گویند که نه آن ذهنیتی که تو داری آن ذهنیت رافع برای اجزاء نیست، نفس همین حضور خودش به معنای استطاعت است. یعنی امام دارد در اینجا اتفاقاً همان معنایی که برای استطاعت است حضرت دارد این را بیان می کند که اجیر همین که می رود انجام می دهد تمام است.

سؤال: ببخشید، تعبیر تامّة ام ناقصة یعنی چه؟

استاد: ناقص به این معنایی که باید دوباره انجام بدهد؛ چون در بعضی از روایات هست در خصوص غلام که آن شبهه و قضیه اش به این برمی گردد که: غلام اختیارش دست مولایش است، مولا بگوید بیا حج، باید بگوید چشم؛ بگوید بیا برویم ترکمنستان، باید بگوید چشم؛ هر دو یکی است. در آنجا داریم که اگر آزاد شد باید حج را برود انجام بدهد، آن هم به خاطر این جهت که اختیار ندارد. اما اگر ما روایات دیگری را - اتفاقاً صحبتش شد یادم است که دو سال پیش بود - در همان جا بعضی از روایات دارد حج غلام، حجی تامه است یا اجزاء است، آن کجاست؟ آنجایی است که خود غلام نیت برای حج دارد. یا مولا مثلاً به نحوی آن را نسبت به این قضیه مختار قرار می دهد که می خواهی بیایی ما مسئله ای نداریم که الزام داشته باشی بیایی؛ یعنی زنجیر گردنت نینداختیم بیایی برای مکه. آنکه حضرت می فرمایند: بهتر است انجام دهد، جایی است که شائبه این است که جنبه مولویت مولا قهراً غلبه کرده بر جنبه اختیار این عبودیت، آنجا می گویند وقتی که آزاد و حرّ بشود بهتر این است که "الأفضل" [دوباره انجام دهد] حتی الزام هم نیست. اینها همان نکاتی است که انسان باید این مسائل را به دست بیاورد.

لذا ما می بینیم در خیلی از موارد که اصلاً این فقهاء بر اساس سلیقه خودشان آمدند مطالب را کم و زیاد کردند، ما در روایات نداریم؛ یعنی در روایت نیست فلان کار را انجام بدهید. در این قضیه زیاد ما داریم که حکم براساس [سلیقه است]. مثلاً من یک وقتی در یک جا می خواندم مرحوم آقای بروجردی گفته بودند که شخص جنب از حرام، غسل که انجام می دهد باید با آب سرد باشد. یعنی زیر صفر درجه؟! تا دیگر از این غلطها نکند! حالا دلیلش چیست؟ دلیلش این است که وقتی آب گرم باشد عرق

می‌کند عرق جنب از حرام خودش - آن حالا نجس نیست - ولیکن نماز با آن اشکال دارد، مثل موی گربه می‌ماند، موی گربه نجس نیست ولی نماز با آن اشکال دارد مثل حیوان غیر مأکول اللحم. این اشکال ندارد. دلیلش هم ظاهراً فقط یک روایت داریم آن هم روایت امام عسکری است که فقها با همین دلیل فتوا می‌دهند که عرق جنب از حرام، نماز با آن اشکال دارد ولیکن نجس نیست.

بینید ایشان می‌گویند وقتی که یک شخصی بخواهد با آب گرم غسل بکند این در حین غسل عرق می‌کند، وقتی که عرق کرد بنابراین مسئله عدم جواز صلاّیت با وجود [عرق] برای او پیدا می‌شود وگرنه در این مسئله هیچ دلیل دیگری ندارد. لذا باید با آب سرد غسل بکند تا اینکه بدنش خشک بشود، متابولیسیم بیاید پایین که این دیگر عرق نکند. چرا باید انسان مثلاً این طور نظر بدهد؟ روی چه حسابی؟ اولاً کسی بخواهد غسل کند آنجا نمی‌رود که یک ساعت زیر دوش بایستد که سر تا پایش گُر بگیرد، آن هم با حرارت هفتاد درجه. بابا با آب چهل درجه، سی و هفت درجه آدم می‌رود غسل می‌کند. کُل آن از اول تا آخرش دو دقیقه بیشتر نیست، تا بخواهد بدنش بفهمد و بزند به مغزش و غده عرق به کار بیفتد طرف غسل کرده و غسل‌های قضای یک سالش هم کرده! بخواهد فتوا بدهد، مردم را به اذیت بیندازد اینها همه یک استحساناتی است که برای انسان پیدا می‌شود.

بر فرض حالا گیرم بر اینکه عرق جنب از حرام هم ایراد داشته باشد، وقتی که شما غسل می‌کنید چه منافاتی با عرق دارد؟ گیرم بر اینکه اصلاً مثل دوش هم از تو عرق بیاید، بیاید که بیاید! وقتی غسل می‌کنی، خود غسل که عرق جنب از حرام را از بین می‌برد، غسل که موجب نجاست نیست، عرق از جنب حرام که نجس نیست، غسل می‌آید شما غسل را سر جایش می‌کنی، حالا بدنت هم عرق می‌کند بکند، برای خودش بکند، این قدر بکند که دیگر هیچ آبی بهش نماند! از یک طرف غسلت را کردی و از یک طرف حالا بدنت عرق کرده، دو تا مسئله سر جای خود، این چه ربطی به همدیگر دارد که بخواهد منافاتی در این زمینه داشته باشد؟

ما در این قضیه زیاد داریم یا من باب مثال فرض کنید کسی مثل مرحوم صاحب عروه [می‌گوید]: کسی که می‌رود غسل ارتماسی می‌کند در آب باید خودش را یک تکانی بدهد، یک دور دور خودش بچرخد، یک خرده قری هم بدهد که این کیفیت غسل است.^۱ بابا گفتند غسل ارتماسی این است که شما دفعة واحدة در زیر آب قرار بگیرید دیگر قر دادن و تکان خوردن ندارد. از کجا دیگر شما این را درمی‌آوری که باید زیر آب خودش را تکان بدهد؟ شاید یک تکان هم کافی نباشد باید یک دور دور

۱. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۹۵:

«لو كان تمامُ بدنه تحت الماء فنوی الغسل و حرک بدنه، كفی علی الأقوی.»

خودش چرخ بزند که حالت این ارتماسی ... ارتماس یعنی همین که سرت را آب گرفت تمام شد، یعنی صرف الوجود این استیعاب و آب تا سر، موجب تحقق این ارتماسی شده. دیگر این بقیه‌اش چیزهای اضافه است؛ یعنی این فکر و فهم خود شخص می‌آید و در خود کیفیت فهمیدن حکم تأثیر می‌گذارد، درحالی‌که یک همچنین مطالبی در روایات نیست. آنکه در روایت است چیز دیگر است.

ما آن چیزی که در روایت داریم این است که وقتی که اجیر می‌رود برای مکه، حضرت می‌فرماید حج او تامه است تمام شد و رفت. اینکه قبلاً مستطیع بود از کجا آوردی؟ وقتی که مکاری می‌رود برای مکه، سؤال می‌کند حجش حج تامه است. شما از کجا درمی‌آوری این قبلاً مستطیع باشد و یک همچنین مسئله‌ای دارد؟ همین را شما بایستی که در اینجا بیاورید، نباید اضافه بکنی و این ذهنیت را نسبت به شخص الفا بکنی که محط این روایات و احادیث در جایی است که در آنجا استطاعت سابقه در آنجا وجود داشته. این اضافه کردن من در آوردی است که تبدیل به شد رسنا می‌شود در اینگونه موارد.

خیلی موارد ما داریم بنده یک دفعه دنبال یک همچنین چیزی بودم و تحقیقی که می‌کردم - در این دفترهای جنگم باید نوشته باشم - موارد عدیده‌ای دارم، همه را یکی یکی نوشتم که اینها مواردی است که هیچ سندی ندارد و صرفاً فقها براساس یک فهم عرفی خودشان آمدند یک همچنین مطلبی را اضافه کردند درحالی‌که هیچ مدرکی برای این قضیه نیست و شما ببینید وقتی که این را می‌آید اضافه می‌کند، آن وقت مطالب را می‌بینید مثل پیچ و مهره به همدیگر پیچ می‌شود. وقتی که اضافه می‌شود، شما که می‌آید می‌خوانید می‌گویید حتماً این یک مدرکی پیدا کرده ما اطلاع نداریم. این مقدار از روایت هست، یک مدرک دیگر برای استطاعت سابقی پیدا کرده ما خبر نداریم، شخصی دیگر هم می‌آید همین را می‌گوید، یک دفعه قضیه تبدیل به یک اجماع می‌شود، یک اجماعی که اصلاً سند ندارد.

تمام اجماع‌ها، تمام اگر نگوئیم اکثر اجماع‌هایی که اینها مستند نیست؛ یعنی اجماع غیرمدرکی (که همان اجماع حدسی باشد) تمام یا اکثر آنها از همین قبیل است. یعنی براساس یک فهمی آمده یک مطلبی را گفته و به آنجا قضیه ختم شده است. اجماعی که راجع به استطاعت است که بر آن اساس الان فقها فتوا می‌دهند بر اینکه حتماً باید استطاعت یک استطاعت سابقه باشد از همین قبیل است. یعنی یکی از موارد همین است که مثلاً اجماع است بر اینکه شخص بایستی که یک استطاعتی داشته باشد غیر از این اشتغال باید انجام بدهد. درحالی‌که اصلاً ما برای این مسئله روایت داریم که اگر شخصی مستطیع نیست این مستحب است که استدانه^۱ کند و البته اگر نه امیدی ندارد. همین طور علی شیر خدایی بلند شود بیاید بگوید حالا می‌گیریم گور پدر هر کسی ...

۱. وام خواستن، قرض طلبیدن.

تلمیذ: در بعضی روایات سؤال کردند آیا ما استقراض کنیم؟ فرمودند: بله، از همان کسی که می‌روید زیارت‌اش از همان بخواهید که ...

استاد: بله، اینجا هم روایت هست، ولی ببینید در این [نکته‌ای] هست که نشان می‌دهد که آن مواردی که انسان در آن موارد می‌خواهد استقراض بکند نسبت به مورد فرق می‌کند. یک وقتی یک موردی هست که حالا یک مقداری هم اگر دیر شد اشکال ندارد، ولی یک موردی هست نه، از یکی قرض بگیرد و می‌داند که طرف هم وقتی که برگردد پولش را می‌خواهد؛ لذا آنجا حضرت می‌گویند نه، خلاصه اینجا بایستی که یک اطمینان و وثوقی نسبت به اداء داشته باشید. برگشت این قضیه به کیفیت موارد است.

مثلاً در این روایت روایتی است از محمد بن ابی عمیر عن عقبه قال: جاءنی سدير الصيرفي از امام صادق - حضرت اصلاً پیغام می‌دهند به یک شخص، البته سدير از او نقل می‌کند. پیغام می‌دهند که **إِنَّ أبا عبد الله عليه السلام يقرأ عليك السلام و يقول لَكَ ما لك لا تَحج؟ استقرض و حج بها**، ببینید در این حد حضرت می‌فرمایند؛ یعنی حضرت دارند به او امر می‌کنند ما لَكَ؟ چرا حجت را انجام نمی‌دهی؟ این روایت را شما بگذارید کنار این چیزی که می‌گویند اگر استطاعت نداشته باشد فایده ندارد، از این روایت شما چه می‌فهمید؟

حضرت می‌گویند: برو قرض کن، وقتی قرض می‌کند استطاعت ندارد. مستطیع باشد که نمی‌گویند برو قرض کن. شخصی را که مستطیع نیست حضرت می‌فرمایند که برو استقراض کن و حج انجام بده. نظیر این می‌ماند که انسان پول ندارد، الان یک دفعه در اینجا مثلاً آب است، پول در جیبش نیست، می‌رود در مغازه می‌بیند که از این بطری‌های آب است وضو ندارد، آیا می‌گوید می‌توانم من چون پول ندارم با تیمم نماز بخوانم؟ یا اینکه نه اگر در آنجا رفیقش هست، کسی هست یا صاحب دکان می‌گوید: آقا یک بطری آب به من می‌دهی شب برایت پولش را بیاورم الان پول ندارم؟ می‌گوید: آقا برو اختیار داری، این حرفها چیه، جعبه‌اش هم می‌خواهی برداری ببر. این الان برای وضو است. آیا با صرف نداشتن انسان می‌داند که حکمش تغییر پیدا می‌کند از طهارت مائیه به طهارت ترابیه؟ نه، می‌تواند استقراض کند، بعد می‌رود از داخل خانه می‌دهد.

یعنی نماز برای من این قدر پایین است، این قدر پایین و بی‌ارزش است که ... با پانصد تومان با این بطری‌ها هم می‌شود وضو گرفت دیگر، با این سه نفر هم می‌توانند وضو بگیرند، به اندازه یکی

دویست تومان انسان برای یک نماز خواندنش مایه نگذارد؟! یعنی ما این قدر سهل گرفتیم، این قدر بسیط گرفتیم اینها همه‌اش برای چیست؟ به خاطر آن فهم غلط فقهی است که در سر ما آمده و مطالب و تکلیف‌های ما و احکام ما به صورت یک مطالب تکراری و عادی و بدون محتوا، صرفاً برای ادای تکلیف الان جا افتاده است. این افکار از اینجا برمی‌خیزد؛ این افکاری که بر اساس استطاعت و مسائل و این حرفها، اینها همه از این قضیه برمی‌خیزد.

در یکی از حواشی که بر رساله اجتهاد و تقلید زدم، آنجا این مطلب را ذکر کردم، آوردم که وظیفه یک فقیه و یک مفتی این است که نگاه بکند چی به مصلحت مکلف است، آن را برایش باید بگوید. به آن مربوط نیست که انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد، سخت است یا آسان است، این بهتر است... البته آسان بودن این است که بشود نه نماز بخوانی و نه حج انجام بدهی، خیلی از همه راحت‌تر است! قرصش را بخوری، خیلی راحت است یک فقیهی پیدا کنیم: آقا می‌توانی به جای حج قرصش را به ما بدهی آن هم قرص خوشمزه و شربتی و یک چیزی بدهی و به جایش بروی، آن خیلی راحت است، خیلی راحت است و از همه هم بهتر است، درست شد؟ اما آن طرف قضیه برایت آماده کردند. وظیفه مفتی این است نگاه کند ببیند شخصی که دارد می‌رود آنجا چی به دردش می‌خورد؟ چی به مصلحتش است؟

ما در منا بودیم، یکی از دوستان آمد و آن سنگش را زده بود و ما هم زده بودیم. یک دفعه وسط راه با هم برخورد کردیم، صحبت کرد - البته حج مستحبش بود، حج واجب نبود - گفت آمده بودم در عربستان برای فلان کار و بعد هم یک جوری شد و توفیق پیدا کردیم و خودمان را به مکه رساندیم. خیلی خب خوش آمدی! گفت: آقا من یک سؤالی می‌کنم؟ گفتم: بفرمایید. - مو داشت دیگر هنوز ما هم قرار بود برویم که ما هم برگشته بودیم و همان روز دهم بود که بروند ذبح کنند و به ما خبر دهند و که برویم برای حلق. ما هم حج استحباب‌مان بود - گفت: من می‌خواهم بعد از اینجا یک سفر می‌خواهم به انگلیس بروم و ما سرمان را بزنیم این با سر زده آنجا چطور می‌شود؟ گفتم: یعنی این انگلیسی‌ها شما را با آن کله کچل‌تان قبول ندارند؟ حتماً باید کله شما این قدر مو داشته باشد؟ گفتم: اتفاقاً کله کچل را بیشتر می‌پسندند تا مودار را! گفتم: ظاهراً این اخبار واصله به بنده که اطلاع دارم می‌گویند کچل و... خندید و یک خرده خندیدیم و گفتم: من یک چیزی به تو می‌گویم آقا جان خودت می‌دانی، من وظیفه‌ام گفتن است، پدر ما خدا - رحمتشان کند - ایشان فرمودند: کسی که به مکه برود و سرش را حلق نکند؛ یعنی نترشد آن نورانیت حج در چهره او نمایان نمی‌شود. من وظیفه‌ام گفتن است. حالا حج واجب که اصلاً هیچ، حج مستحب و اینها.

هیچی به من نگفت، آمدم تا دم این خیمه رسیدیم و قرار شد اطلاع دادیم همان افراد بروند ذبح کنند. بعد یک مدت گذشت و ما این را ندیدیم، خداحافظی کرد و رفت ما این را ندیدیم. رفت و بعد از یک ساعت و نیم، دو ساعت بود که برگشت، من دیدم سر را حلق کرده، تعجب کردم گفتم: شما چطور حلق کردی؟ گفت: آقا من رفتم منا، خودم رفتم گوسفند را کشتم و بعد حلق هم کرده بود - راه نمی دهند، چطوری رفت، همان جوری که مثل جن آمده بود مکه لابد همین طور هم رفته بود در این مسلخ! -

گفتم: آفرین حالا بروی انگلیس قشنگ از تو استقبال می کنند. گفتم: همین الان یک سجده شکر به جا بیاور، سجده اش را به جا آورد. گفتم: خدا به تو توفیق داد که موفق شدی بر اینکه همان کاری را انجام بدهی که بزرگان، ما را دستور به انجام آن دادند، و این توفیق از ناحیه خداست، می دانی چرا؟ چون یک زمانی مرحوم آقا با یک عده ای مشرف شدند به حج - الان عکسش هست عکسش هم ما داریم - یک بنده خدایی مانند تو او هم می خواست بعد از این حج بروی انگلیس، به خاطر اینکه انگلیس برود در منا سرش را حلق نکرد و از دوستان خود ایشان هم بود و به حسب ظاهر از شاگردان بود. خدا توفیق حلق را به او نداد، توفیق اثر حج را به او نداد و به تو داد. لذا باید سجده شکر به جا بیاوری بر این چیزی که نعمتی که خدا به تو داده است.

واقعا هم این مسئله است، وظیفه فقیه این است آن که به صلاح شخص است باید بگوید، انجام می دهد و نمی دهد یک مطلب دیگری است. اینکه حالا نمی دانم نه، مستحب است و دیگر در حلق ما حج مستحبی که این حرفها نیست، در واجب اش حالا حرف است حالا. بله یک حجی انجام بدهند که یک خرده تمیز و شیک باشند و یک خرده قشنگ تر باشد و این کثیف کاری چیه و این کله ما تیغ آن را به کله این بزنند اصلاً صلاح نیست! در یک همچنین زمانی تیغ زدن اصلاً درست نیست همه باید اصلاً مو داشته باشند، تا اینجایشان بیاید، بزرگ، حج قشنگ، خوب، شیک و تر و تمیز و باعث کدورت خاطر بقیه هم نشوند در ضمن. آخه یارو آمده بود گفت که علی پدرت را درمی آورم اگر بخواهی کله ات را بزنی، آن یکی می گفت فلانی می کشمت اگر بخواهی کله ات را چه بکنی، والله گرفتاری است دیگر! یارو می خواست کله اش را بزند، این یکی آمده جلو ایستاده پدرت را درمی آورم، بابا مگر الان کارش داری؟! حالا صبر کن تا آن موقع خدا بزرگ است درمی آید دو سه سانتی.

اینها مسائلی است که می آید جلوی آن حرکت انسان را می گیرد، جلوی حرکت و راه انسان را می گیرد و انسان باید از این مطالب بگذرد، اگر نگذرد کلاهش پس معرکه است. دیگر ظاهراً برای بحث بعدی دیگر فرصتی نیست.

تلمیذ: این روایتی که فرمودید از کتاب فقه الرضا بود و این کتاب با توجه به اینکه در زمان مرحوم مجلسی تکرار شده، خیلی ها در آن خدشه می کنند نظر شما چیست؟

استاد: نه این مسئله چیز نیست، البته نویسنده این مشخص نیست؛ اما نسبت به خود کتاب بنده دیدم، این کتاب قدمت دارد و خیلی چیزهایی بودند که نویسنده اش معلوم نیست مثلاً مثل کتاب ... غیر از مصباح الشریف، اسمش یادم رفت که آن هم قطعاً برای همان زمان های ائمه بوده ولیکن صاحبش مشخص نیست. بسیاری از کتبی که تألیف شده در زمان ائمه، این مطلب را مرحوم حاجی هم اتفاقاً در خاتمه مستدرک دارد که بسیاری از آنها با وجود مسلمیت انتصابش به ائمه در همان زمان ولیکن آن از آن اصول اربعه و اینها، این خود شخص این مشخص نیست. می کردند این کار را مثلاً فرض کنید که یک شخص مثلاً داشت برمی داشت می نوشت. الان فرض کنید که در فلان کتاب می نویسند این کتاب را کی شروع کرده و کی ختم کرده، اما در خیلی از موارد انسان فرض بکنید که بدون اینکه ابتدا اسمش را بنویسد شروع می کند یک مطالبی نوشتن، بعداً این وقتی که جمع می شود می افتد دست یکی، شخص اصلاً در یک کتابخانه هیچ مشخص نیست.

ما یکی از دوستان مرحوم والد - از قوم و خویش ها - منزلشان در بغداد بود. در همان زمان شاه یک سفری به عراق داشتیم. مرحوم نجم الدین عسکری ایشان یک محقق بود و کتاب های متعددی راجع به کلام و این چیزها داشت. ایشان بعضی از کتاب هایی را داشت، کتاب های بسیار قدیمی که الان اثری از آن نیست، آن کتاب های ایشان نویسنده اش معلوم نبود یعنی در اول این کتاب [نبود] که کی نوشته، ولی وقتی که مطالبش را نگاه می کردی می دیدی این کتاب ... اولاً کتاب خیلی قدیمی بوده، کتاب جدید نبود و بعد همه آن مطالبش هم مطالب متقنی بود، مطالب صحیحی بود.

تلمیذ: مثل جامع الاخبار.

استاد: بله مثل همین جامع الاخبار و غیر از جامع الاخبار همینطور، حاجی نوری هم نقل می کند در مستدرک، ایشان روایاتی از آن نقل می کند. این راجع به این [کتاب] هم من [تحقیق] کردم که این قدمت خیلی سابقی دارد.

تلمیذ: در این کتاب روایت از حسن بن محبوب آمده! آخر امام رضا که از طریق او روایت نقل نمی کنند، کتاب وقتی مربوط به امام است پس نقل روایت چه توجیهی دارد؟

استاد: این کتاب املائی امام رضا نیست، شخصی بوده در آن زمان از امام رضا نقل کرده، مطالبی که آمده نوشته، مثلاً آمده با خود حضرت صحبت کرده، افرادی که در زمان حضرت نقل کردند آمده این مطالب را نوشته، این تبدیل به یک فقه الرضا شده.

تلمیذ: انتساب این کتاب را از کجا تحصیل فرمودید؟ مثلاً از متناظر بودن با روایات دیگر است؟
استاد: بله، نظایرش در روایات دیگر هست، ببینید مطلب این است که وقتی انسان با لسان روایت آشنا بشود، می‌فهمد که این کلام از امام برمی‌آید یا نه. در همان فقه الحدیث و اینها می‌گویند. طبعاً هر کسی همین‌طور است. هر کسی در محیط خودش، خانواده خودش، اشرافی که برادرهای خودش و خانواده خودش دارد افراد می‌فهمند. الان مثلاً من مطالب مختلفی از مرحوم آقا می‌شنوم، تا بشنوم می‌گویم این حرف آقا نیست، بالاخره من پسر ایشان هستم، من می‌دانم ایشان در چه فضایی هستند، در چه موقعیتی هستند، آیا این حرف را می‌زنند یا نمی‌زنند، توجه می‌کنید؟

اصلاً آن قرینه‌هایی که می‌گویند همین است دیگر. قرینه‌هایی که جای خودش مربوط به عوارض خارجی است. در قرینه‌هایی یعنی خود آن خصوصیات و فضا و جو و اینها این خودش، یک اقتضای این مسئله را دارد. دیدید افرادی بعضی‌ها برای خودشان یک اصطلاحات خاصی جعل می‌کنند، هستند مثلاً فلان شخص یک حرفی را می‌زند آدم می‌فهمد که منظورش از این حرفش چیست، کسی دیگر نمی‌فهمد. تکیه کلام‌هایی که افراد دارند، هر شخصی در صحبت‌های خودش.

اینکه در آن زمان وقتی که ما در بحث ظهورات در اصول بحث می‌کردیم و می‌گفتیم ظهور، ظهور شخصی همین است، ما که قائل به ظهور نوعی نیستیم، به آن ظهور شخصی [قائلیم]. به این مسئله برمی‌گردد که در بسیاری از موارد شخص وقتی صحبت می‌کند براساس خود تکیه کلامش، اصطلاحات خودش، چیزهایی که جعل می‌کند؛ مثلاً فرض بکنید که یک شخصی را من سراغ دارم وقتی خیلی یک مورد خیلی عالی را می‌دید و می‌گفت فلانی یک خورده خطش از ما بهتر است. حالا مثلاً این یک خورده بهتر است یعنی دیگر این رودست ندارد، حالا شما اگر بشنوید چه می‌گویید؟ می‌گویید حتماً خودش خطاط است، این دیگر یک خورده بهتر است. ظهور نوعی‌اش این است که یک خورده، ولی آن کسی که با او همدم و انیس هست می‌فهمد اوه اوه اوه این یک خورده بهتر است ببینید چه خبر است. یا مثلاً این رانندگی‌اش یک خورده مثل اینکه از ما بهتر است، این یک خورده بهتر است یعنی این دیگر نمره یک ... هر کسی برای خودش یک اصطلاحی دارد، یک تکه کلامی دارد، یک مثلاً مسائلی دارد و این حرفها. افراد همین‌طورند دیگر، اشخاص هم اینها انسان بایستی که آن کیفیت اراده متکلم را براساس همان قرائن و اینها به دست بیاورد.

لذا شخصی که تتبع‌اش یک تتبع کافی و مکفی باشد، وقتی که با کلمات ائمه سرو کار پیدا می‌کند آن موقع متوجه می‌شود که امام در چه حال و هوایی این مطلب را می‌گوید. خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد که انسان بخواهد ... من یک وقتی در همان سه چهار شب پیش بود داشتم یک مطلب استنباطی

را که از یک بنده خدایی که به رحمت خدا رفته و در همین قم هم مدرس بود و از همین مراجع قم بود و فوت کرد، یک مطلبی را داشتم راجع به استنباطی داشتم؛ واقعاً خنده‌ام گرفت. یعنی گفتم که آخه چطور این دو تا روایت به این آسانی و راحتی که هیچ‌گونه تنافی با هم ندارند، چطور این آمده بین اینها تنافی انداخته و بعد برای حل مسئله گفته که روایت سندش ضعیف است؟ اینها با هم هیچ تنافی ندارند، این در یک محل دارد بحث می‌کند، آن در یک محل دارد بحث می‌کند. یعنی واقعا خنده‌دار بود. توجه می‌کنید؟ دو تا روایت از امام است، می‌گوید آقا یکی سند ندارد، روایتش مثلاً سندش ضعیف است و ما باید به آن تمسک کنیم و وقتی که به آن تمسک کردیم نماز پس باطل است. نه بابا نماز درست است، نماز بیچاره را باطل کرد! به خاطر عدم فهم صحیح و عدم فهم آن چیش بین دو روایت که این راجع به یک قضیه صحبت می‌کند و آن هم راجع به یک مطلب دیگر.

تلمیذ: بنابراین منفردات این کتاب دیگر قبول نمی‌شود، درست است؟

استاد: بله دیگر

تلمیذ: برای حلق آن کسی که موهایش بلند است بصورت دو مرحله‌ای یعنی اول با ماشین بعد با

تیغ می‌تواند بزند؟

استاد: بله، اگر نمی‌توانست اشکال ندارد، اگر مشکل است عیب ندارد.

تلمیذ: در بحث تلقیح، زن‌هایی که تخمدانشان مشکل دارد، تخمدان دیگری را پیوند می‌زنند

برای حامله شدن، آیا مشکلی هست؟

استاد: پیوند دیگری؟

تلمیذ: بله، یعنی جزو بدن می‌شود؟

استاد: بچه که برای تخمدان نیست، بچه برای آدم است. مثل اینکه اگر راجع به مرد هم یک

همچنین قضیه‌ای اتفاق بیفتد شما چه می‌فرمایید؟ فکرش را بکنید! نسب اصلاً به‌طور کلی چیز دیگری

خواهد شد. خب این مسئله طبی است دیگر باید رویش فکر کرد.

تلمیذ: آیا اصلاً قابل پیوند هم هست؟

استاد: چه عرض کنم باید از اطباء پرسید! همه چی قابل پیوند است، همه چی در دنیا شدنی

است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ